

# فقه‌فردی نمی‌تواند وارد بحث عدالت اجتماعی و نظر به‌پردازی عدالت شود

در هیچ محیط فکری و اجتماعی نیست که بحث‌که عدالت به‌عنوان یک ارزش و مطلوب مطرح نباشد. در ایران ما نیز- از مشروطیت تا امروز- همواره عدالت در سطح انتزاعی اش - به‌عنوان یک ارزش- با اقبال روبه‌رو است. در سطح انتزاعی عدالت، توافقی وجود دارد و یک تلقی بسیط و انتزاعی از عدالت هست که مورد اشتراک است اما [اینکه] دقیقاً مراد و تلقی از عدالت چیست، conception عدالت یا تلقی محتوایی از عدالت، معرکه‌آرست و اختلافات زیادی [بر سر آن] وجود دارد. ما نمی‌توانیم یکباره این پرونده را باز کنیم که «فقه سیاسی در نظریه‌پردازی عدالت چه نقشی خواهد داشت؟» چون سابق باید بحث‌هایی داشته باشیم ازجمله اینکه «آیا نظریه عدالت تماماً بحثی فقهی و حقوقی است و لبه‌ای کاملاً فقهی و حقوقی دارد یا نه و فقه و حقوق بخشی از ماجرای نظریه‌پردازی عدالت است.

اینجا بحث بحث مقدماتی داریم. یکی از بحث‌های مقدماتی مهم این است که «چرا عدالت اجتماعی؟» یعنی چرا باید عدالت اجتماعی اصل هادی در حرکت اجتماعی و مدیریت کلان جامعه باشد؟ این بحث از این جهت طرح می‌شود که عدالت اجتماعی ذیل بحث «اخلاقی اجتماعی» یا «فضایل جامعه‌سیاسی» مطرح می‌شود و عدالت چون فضیلت اخلاقی اجتماعی است، الزامات و بایدهایی دارد و مثل هر ارزشی، بُعد هنجاری و جانب الزام‌آوری و دستوری دارد. این واقعیت که عدالت اجتماعی [صرفاً] یکی از فضایل اجتماعی است و تأمین عدالت اجتماعی به‌معنی وصول به جامعه مطلوب و تحقق همه مطلوبیت‌ها نیست بلکه یکی از همه است و مثلاً کارآمدی (یعنی اینکه سیستم اداری جامعه کارآمد باشد) یک فضیلت است. امنیت(اینکه امنیت در جامعه برقرار شود) یک فضیلت است. یعنی ارزش‌های عدالت اجتماعی، منحصر در عدالت نیست. چه کسی گفته است که همه چیز باید به مقتضای عدالت سامان پیدا کند و اصل هادی، باید عدالت باشد.

نکته دوم این است که عدالت اجتماعی امری نوظهور و نوپدید است. ما در بستر تاریخی فکر راجع به عدالت، عدالت توزعی (distributive Justice) داریم. ارسطو می‌آید و عدالت را به عدالت کیفری (retributive Justice) و عدالت توزعی تقسیم می‌کند. بحث عدالت توزعی قدمتی تاریخی دارد اما بحث Social Justice یا عدالت اجتماعی، نوظهور است و در قرن ۱۹ مطرح می‌شود و در مباحث کسانی چون جان استوارت میل و هنری سجویک و بعد در اوایل قرن بیستم و در جریان لیبرالیسم مدرن - که متوجه امر رفاه‌گستری و تحت‌تاثیر غلبه سوسیالیسم در قرن ۱۹ ایست- به این فکر می‌افتند که جامعه لیبرالی و نظام سرمایه‌داری را نسبت به نفوذ سوسیالیسم و کمونیسم در ایمنی قرار بدهند و بحث [از آن] را مطرح می‌کنند و در آثار کسانی چون گرنبرگ و باب هاوس، کسانی که از منادیان لیبرالیسم مدرن هستند، عدالت اجتماعی جدی می‌شود. حتی عدالت توزعی بخشی از عدالت اجتماعی است و عدالت اجتماعی اوسع است و ابعاد بسیار متنوعی از بحث را شامل می‌شود و منحصر در عدالت توزعی نیست. در عدالت توزعی نیز غلبه با عدالت اقتصادی است.

پاسخ به «چرا عدالت اجتماعی؟» فقهی نیست. اینجا پر از بحث‌های تحلیلی و فلسفی و... است به تعبیر من اینها بحث‌های پیش‌نظر به عدالت است و قبل از اینکه شما بخواهید نظریه عدالتی را مطرح کنید باید این بحث نظری را داشته باشید که چرا عدالت باید در تنظیم مناسبات اجتماعی اصل هادی باشد. چرا دیگر فضایل اجتماعی نباید مبنای کار و سامان عرصه‌های مختلف و حیات جمعی قرار بگیرد. بحث مقدماتی بعدی این است که چرا نظریه‌پردازی؟ برخی چنین تصور می‌کنند که امری مثل مبارزه با فساد و نفی زانث‌خواری و خدمات‌رسانی به مناطق محروم و توزیع بیشتر و گسترده‌تر یارانه نقدی و افزایش کمک معیشتی حاکمیت نسبت به مردم نیازمند تأمین‌کننده عدالت اجتماعی است و متوقف کردن این گونه اقدامات که عدالت اجتماعی را بر یک نظریه‌پردازی جامع تقویت می‌کند، تبعید مسافت و آدرس غلط دادن است. این تصور ناشی از یک خلط میحث بین عدالت اجتماعی با مطلوب‌تر کردن حکمرانی و آسیب‌زدایی از حکومت و فرآیندهای غلط اداری و مدیریتی است.

حکمرانی و ساختارها و فرآیندهای اداری و مدیریتی جامعه خلل‌ها، نقص‌ها و آسیب‌هایی دارد. این یک بحث است و اینکه ما بخواهیم برپایه اصول و معیارهای عدالت در هر حوزه‌ای از حوزه‌های کلان ساختارهای اداره جامعه عدالت را برقرار کنیم، این هم بحث عدالت اجتماعی است. اینکه یک‌سری از کارها - مثل سزادزدایی و مبارزه با زانث‌خواری و اصلاح فرآیندهای مدیریتی و فرآیندهای اداری- اولویت عاجل دارد تا رخنه‌هایی در آن نباشد که فساد صورت بگیرد یا یک بحث است و این بحث که چه مناسباتی عادلانه است؛ این هم بحث دیگری است. مثلاً در توزیع ثروت یا در بحث درآمد و دستمزد عادلانه، معیار چیست. عادلانه کردن مناسبات اجتماعی نظریه می‌خواهد. تک‌تک این مواردی که گفتم، معرکه‌آرست است. اینکه مدل و الگوی تأمین‌کننده عادلانه کردن مناسبات اجتماعی چیست؛ بحث‌های مفصلی است که معرکه‌آرست و نظریه‌های مختلفی مطرح است و بر حسب این نظریه‌ها شکل و شمایل مناسبات تغییر می‌کند.

از قضا یکی از آسیب‌های جدی ما در چهار دهه انقلاب این است که دولت‌های ما که همگی شعار عدالت سسر می‌دادند فاقد نظریه منقحی برای بحث برقراری عدالت بودند و مسائل روی ملاحظظات شعارگونه می‌رفت و حرکت‌هایی شعارگونه انجام می‌شد.

مساله بعدی این است که چرا نظریه‌پردازی فقهی. اولاً؛ عدالت اجتماعی مساله ماست و باید اصل هادی باشد و ثانیاً؛ صرف‌نظر از اقدامات عاجل برای مستقر کردن عدالت اجتماعی، نظریه هم می‌خواهیم. آیا نظریه‌پردازی عدالت فعالیتتی صرفاً فقهی و حقوقی است؟ پرسش این است: یک نظریه عدالت هم‌وجه انتقادی دارد و هم‌وجه اصلاحی و ترمیمی است. نسبت ما مقدم به این می‌شویم که یک نظریه عدالت مطرح کنیم معلوم است که نسبت به وضع موجود و مناسبات موجود موضعی انتقادی داریم و این وضعیت را ناعادلانه یا غیرمتناسب با وضعیت عادلانه می‌بینیم. پس ما نسبت به وضع موجود تحلیلی داریم و وضع موجود را به لحاظ عادلانه بودن منفی و مشکل‌دار می‌دانیم، این یک ضلع بحث است و ضلع دوم بحث این است که هر نظریه عدالت لزوماً مشتمل بر ارائه الگو مدلی به‌عنوان الگو و مدل عادلانه است و در بطن خود جانب‌هنجاری دارد و در بطن خود مشتمل بر الزامات و توصیه‌هایی جهت برون‌رفت از وضع موجود به‌سمت وضع مطلوب عادلانه است. اگر ما این را بپذیریم که یک نظریه جامع هم‌ناظر بر وضع موجود است و هم موضعی انتقادی دارد و هم ترسیم‌کننده وضع موجود است و هم آماده ارائه معیارها و مبناهایی برای خروج از وضع موجود به وضع مطلوب است؛ اگر این طور به نظریه عدالت نگاه کنیم، حتماً یک نظریه به عدالت‌وجه‌حقوقی و فقهی دارد. فقهی تبیین می‌کنیم چون در جامعه ما و در فضای اندیشه‌ای ما حقوق می‌شود حقوق اسلامی و آشخور و منبع حقوق ما فقهی است. اگر فراتر از جامعه خودمان بحث کنیم می‌شود گفت [این بحث] البه حقوقی دارد اما تماماً حقوقی نیست و از حیث وضعیت‌شناسانه [هم] - که یک سری مطالعات اجتماعی و اقتصادی و توصیفی و تبیینی نسبت به وضع موجود می‌خواهد- [باید داشته باشد]. یک‌سری بحث‌ها

# اندیشه

گفتاری از احمد واعظی در باب لوازم و شئون بحث «فقه سیاسی و عدالت»

# فقه‌فردی نمی‌تواند وارد بحث عدالت اجتماعی و نظر به‌پردازی عدالت شود



معامله یچوز یا لایچوز؟ اما در فضای نظام -وقتی می‌خواهد با بحث عدالت مرتبط شود- مهم است که در چه شرایطی و در چه موقعیت اقتصادی و اجتماعی و در چه شرایط بین‌المللی این کار بشود یا نشود. پیامدهایی اینچنینی معمولاً مغفول می‌ماند. در فقه نظامات اجتماعی یا در رویکرد فقه حکومتی یا فقه لایبی، فضا برای این نگاه‌های کل‌گرایانه و نگاه‌های معطوف به پیامدها و نتایج، حسب شرایط دیده می‌شود. وقتی می‌گوییم فقه را بررسی کنید تا ببینیم درمورد عدالت چگونه است، خود این کار فیصل‌مشعی از بحث است. فقه ما در دست‌نارنجی خود اولاً راجع به عدالت چه نحوه بروز و ظهوری داشته و چه ظرفیت‌هایی دارد و رویکردهای مختلف فقهی چگونه ظرفیت‌هایی برای تقرب به بحث عدالت پیدا می‌کنند. به‌عقیده من برخی از رویکردهای فقهی می‌توانند بسیار ظرفیت‌باشند؛ برخی از رویکردهای فقهی نیز دستمایه کمی دارند تا بتوانند درگیر بحث‌های عدالت اجتماعی شوند.

فقه سیاسی‌بخشی از فقه است و موضوعش مطالعه موضوعات سیاسی است که به لحاظ روش با دیگر بخش‌های فقه تفاوتی ندارد، اما موضوعاتی که دارد در فضای سیاسی است. وقتی می‌گوییم فقه سیاسی چه سهمی می‌تواند در نظریه عدالت داشته باشد، اینجا قرواً آنچه که به ذهن می‌آید این است که فقه سیاسی می‌تواند به‌شکل مبشری و مستقیم‌درمورد عدالت سیاسی ایفای نقش کند. عدالت اجتماعی عبارت است از عادلانه ساختن عرصه‌های مختلف حیات جمعی که یک عرصه‌اش اقتصاد است که می‌شود عدالت اقتصادی، یک عرصه‌اش فرهنگ است که می‌شود عدالت فرهنگی. یک عرصه‌اش توزیع برابر امنیت است یعنی عدالت امنیتی خود بخشی از عدالت توزعی است. واقع این است که در هر عرصه‌ای که خیراتی مطرح‌شد، توزیع عادلانه آن خیرات می‌شود مصداق عدالت توزعی. عدالت سیاسی با فقه سیاسی قرابت دارد و فقه سیاسی می‌تواند به‌طور مبشرتی اینجا اعمال نقش کند. درست است که عرصه سیاست یکی از کلان‌ساختارهای حیات جمعی -در عرض بقیه یعنی اقتصاد و فرهنگ و آموزش و بهداشت و...- است اما این یک، یکی است که بابقیه، با همه کار دارد و بر همه پزواک دارد؛ یعنی عنصر سیاست و امر سیاسی، عرصه نظام و مناسبات سیاسی، با اینکه یکی از ساحت‌های حیات جمعی است، اما یکی از ساحت‌هایی است که بافت و چگونگی ونوع مناسبات ونوع ساختار و فرآیند و شکل حکومت و مناسبات و عملکرد آن می‌تواند تمام حوزه‌های دیگر حیات جمعی را تحت‌تاثیر خود قرار دهد. این، یکی در عرض بقیه نیست، بلکه بسیار درشت‌تر است، بنابراین فقه سیاسی با اینکه می‌تواند به‌شکل مبشری مستقیماً بحث عدالت سیاسی را تحت‌تاثیر خود قرار بدهد و ایفای نقش کند، اما قلی دارد. فتوا منبع قانون است. مستلزم است که مساوی با قانون. در این بحث که فقه سیاسی چه کار کردی در عدالت سیاسی دارد -چیز بحث‌های نظری و نظریه‌پردازانه نسبت به عدالت سیاسی که جنبه فقهی دارد- در بحث فقیه و فقه با لحاظ فقه لایبی - و به لحاظ تعهد نسبت به سازوکارهای عملیاتی کردن آن نظریه فقهی- اینجا در این حیث -که جنبه مهمی است و خود یک وادی است- مطرح شدن نظریه روی کاغذ با اجرایی آن در ابعاد مختلف جامعه و جریان دادن آن فرق دارد و دومی کارستان بیشتری طلب می‌کند.

نکته دیگر این است که در بحث عدالت اجتماعی هم در فضای دولت-ملت و هم در فضای بین‌الملل مطرح است. وقتی می‌گوییم عدالت اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، می‌توانیم اینها را در field دولت-ملت و هم در field جهانی مطرح کنیم. آخرین نکته این است که مخاطب نظریه عدالت کیست و چیست؟ یعنی فاعل و کسی که می‌خواهد عدالت اجتماعی و سیاسی را محقق کند و عرصه را عادلانه کند، کیست. مسلماً در نظریه‌های عدالت، مخاطب اصلی و مهم‌ترین مخاطب، دولت است. بالاخره اهم اجرایی و اهم قدرت در دست او است و می‌تواند فاعل و میدان دار باشد. اما یگانه agent و یگانه مخاطب نظریه عدالت نیست و یک نظریه عدالت باید سهم فاعل و میدان‌تی غیر از دولت‌رانیز در نظر بگیرد مخصوصاً در عرصه اقتصاد که حکمرانی و... به سمتی می‌رود که بنگاه‌های عظیم اقتصادی مخصوصاً در کارکردهای فضای سایبری و مجازی به گونه‌ای شده است که به سمتی حرکت می‌کنیم که نقش آفرینی بنگاه‌های عظیم اقتصادی سایبری حتی در برخی موارد از دولت‌ها هم بیشتر می‌شود و ریل‌گذاری آنها از ریل‌گذاری دولت موثرتر است و هرچه به‌جلو می‌رویم اقتدار دولت‌ها در ایجاد نظم اجتماعی و به‌خط کردن عوامل و فاعلان میدانی کمتر می‌شود و نقش این گونه‌بنگاه‌ها کمتر می‌شود. بنابراین در حوزه عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی این مهم است که نظریه عدالت چه کسی را مخاطب قرار می‌دهد. در میان متفکران ما شهیدصدر و سیدقطب در زمینه عدالت اجتماعی مطالعاتی دارند و تصریح می‌کنند که عدالت اجتماعی مدنظر اسلام محقق نمی‌شود! لایبنکه جامعه‌هم‌به‌لحاظ فرهنگ عمومی خود، دلدادن آن‌مان‌ها باشد یعنی به‌تعبیری دیگر، مدل عدالت اجتماعی به فرهنگ مناسب احتیاج دارد و اگر جامعه با آن آرمان‌ها هم‌نوا شد عدالت محقق می‌شود وگرنه محقق نخواهد شد. بحث استقرار عدالت اجتماعی بحثی کاملاً formal نیست تا با اراده دولتی همه‌چیز آن عدالت محقق شود و یک هم‌نوایی مردمی می‌خواهد و فاعلان دیگری نیز هستند. در بحث عدالت سیاسی نیز نقش جامعه مدنی و کارکرد آن در بحث عدالت سیاسی مهم است و فقط نباید از زاویه حاکمیتی و جنبه formality دید.



وجود دارد که آنها هم صرفاً فقهی نیست و بحث راجع‌به مبنا و معیار عدالت است: «بحث از اصول عدالت است.» به‌عنوان مثال در بحث عدالت اقتصادی بحث در اینکه آیا توزیع مواهب و امکانات اقتصادی باید برحسب نیاز باشد یا نه، باید برای همه تأمین بشود تا عدالت مستقر شود- و این یک رویکرد سوسیالیستی است- و یک رویکرد دیگر این است که مبنا را بر برابری قرار بدهیم یعنی افراد باید به‌طور برابر از منابع طبیعی و امکانات اقتصادی بهره‌مند شوند که طیفی از رویکردهای اگالیترین یا مساوات‌طلبانه در عرصه عدالت است و رالز هم جزء این طیف است ولی برابری محض را قبول ندارد.

و یا رویکردهایی که بحث عدالت اجتماعی را برمبنای سزاورای (deserve) درنظر می‌گیرند؛ آنچه که افراد سزاورا آن هستند. ما اصطلاح دیگری به‌نام شایستگی (merit) داریم که در جاهایی هم‌معنای سزاورای به کار می‌رود، ولی گاهی به‌شکل فنی یا هم فرق دارند؛ یعنی شایستگی به ویژگی‌ها، توانایی‌ها و خصلت‌های فردی برمی‌گردد. به‌طور مثال در عدالت سیاسی درمورد دسترسی به مناصب و اینکه چه کسی استحقاق این را دارد که به منصبی سیاسی دست پیدا کند، بحث شایستگی مطرح می‌کند و شایستگی بیشتر به قابلیت‌ها و ویژگی‌های فردی برمی‌گردد. گاهی سزاورای براساس اقدامات یک فرد است. یک فرد اقداماتی انجام داده و مستحق این شده است که بهره‌مندی پیدا کند. اینجا دیگر بحث ویژگی‌های فردی یا بحث با لقوه‌ها نیست، بلکه بحث فعلیت‌ها مطرح است و با بحث حق (right) مطرح می‌شود تا مبنای عدالت باشد و هرکسی به آنچه که حق او است، برسد. در ایسن معرکه عدالت آرایبی وجود دارد. تمام اینها کلی بحث دارد. اینکه برابری با چه ضعف‌هایی روبه‌روست و پاسخ آنها چیست؟ سزاورای با چه مشکلاتی روبه‌رو است؟ تک‌تک اینها که به‌عنوان پایه و مبنای ذکر می‌شود، یک‌سری بحث‌های تحلیلی نظری و نقض و ابرام دارد. نمی‌توانیم بگوییم همه این بحث‌ها شامله فقهی دارد و سه مدد مراجعه به منابع فقه و در قالب یک بحث فقهی مصطلح بتوانیم تک‌تک این مباحث را حل کنیم. اینطور نیست. شاید بحث‌ها لبه فقهی پیدا کند و نیازمند مراجعات فقهی باشد.

بحث جالبی وجود دارد؛ اینکه عدالت توزعی در بستر تاریخ دچار تحولاتی شده است و از ارسطو تا به الان مباحثی داشته که بخشی از آنها به‌تغییر نگاه‌نا نسبت به فقر و فقیر برمی‌گردد؛ یعنی هم بحث‌های الهیاتی دارد و هم بحث‌های اجتماعی و فرهنگی. اگر تاریخ‌نگرش‌ها به فقر و فقیر را در فرهنگ‌های مختلف بررسی کنید، حتی در خود اروپا هم این طور نیست که خیال کنید حالتی که الان وجود دارد و همه با او ظلمی شده که فقیر شده و باید نیازهای او برطرف شود. این نگاه‌ها ابد ا در بستر تاریخ وجود ندارد. حتی در فرهنگ یهودی و مسیحی سنتی نیز این‌طور نیست و حتی در برهه‌هایی فقر را به‌عنوان مشیتی الهی می‌دیدند و در فرهنگ‌هایی و در برهه‌هایی این وضعیت را به‌عنوان ضعف و کم‌کاری ویی عرضگی خود فرمی می‌پنداشتند. حتی در عدالت توزعی ارسطو ابد این‌طور نیست که بین همه نیازمنداها باید مواهب توزیع شود، بلکه آنچه‌هم این بحث را مطرح می‌کند که فرد به آنچه که سزاورا آن است برسد، لذا عدالت توزعی را به انجام فعالیت‌هایی توسط فرد گره می‌زند. آنها که فعالیتی می‌کنند مستحق مواهب می‌شوند؛ بلی از باب خیرخواهی و نیکوکاری اشکالی ندارد، ولی از باب عدالت این‌طور نیست. می‌خواهم بگویم اینکه در فقه ما و در منابع دینی ما نگاه به فقر و فقیر چیست و نگاه به وظایف حاکمیت چیست، قطعاً لبه فقهی پیدا می‌کند، ولی تماماً فقهی نیست. وقتی وارد فضای بحث نقض و ابرام‌ها در آرای مختلف می‌شوید، نمی‌توانید از منظر فقهی جواب آنها را بدهید. اینها بحث‌های نظری و تحلیلی است و باید در آن بحث‌ها ورود شود.

بحث مقدماتی بعدی -که نمی‌خواهم به آن وارد شوم- این است که ما گزارش تاریخی کنیم که در فقه امامیه عدالت‌پژوهی چه جایگاهی دارد و به چه عرصه‌هایی متوجه بوده است و چه عرصه‌هایی را مغفول گذاشته است و چه رویکرد فقهی‌ای می‌تواند درگیر بحث‌های عدالت شود. آیا ما با حفظ همان رویکرد فردی -که ظرفیت فقه و فقیه را صرف استنباط احکام فرعی و تعیین وظیفه عملی مکلف می‌کند- می‌تواند وارد فضای بحث از عدالت اجتماعی و نظریه‌پردازی عدالت و ابعاد آن شود یا باید اتفاقاتی بیفتد؟ برای روشن شدن ذهن مخاطبان عرض می‌کنم که در بحث عدالت بین عدالت اجتماعی و عدالت کیفری فرق روشنی وجود دارد. بحث‌های مربوط به عدالت توزیعی و عدالت اجتماعی، بحث‌هایی کل‌گرایانه است و راجع به کلیت جامعه بحث می‌شود و حال هر چیزی را که معیار قرار بدهیم (برابری، سزاورای، حق و ...) بحثی کلی است، اما در عدالت کیفری بحث سزاورای و شایستگی فرد برای مجازات مطرح است. آیا این فرد مستحق مجازات هست یا نیست؟ چقدر استحقاق مجازات دارد؟ گاهی هم بحث‌ها جنبه مقایسه‌ای پیدا می‌کند و نمی‌توانیم فرد را به‌طور اتفاقاتی بیفتد؟ برای روشن شدن ذهن مخاطبان عرض می‌کنم که در بحث عدالت بین عدالت اجتماعی و عدالت کیفری فرق روشنی وجود دارد. بحث‌های مربوط به عدالت توزیعی و عدالت اجتماعی، بحث‌هایی کل‌گرایانه است و راجع به کلیت جامعه بحث می‌شود و حال هر چیزی را که معیار قرار بدهیم (برابری، سزاورای، حق و ...) بحثی کلی است، اما در عدالت کیفری بحث سزاورای و شایستگی فرد برای مجازات مطرح است. آیا این فرد مستحق مجازات هست یا نیست؟ چقدر استحقاق مجازات دارد؟ گاهی هم بحث‌ها جنبه مقایسه‌ای پیدا می‌کند و نمی‌توانیم فرد را به‌طور اتفاقاتی بیفتد؟ برای روشن شدن ذهن مخاطبان عرض می‌کنم که در بحث عدالت بین عدالت اجتماعی و عدالت کیفری فرق روشنی وجود دارد. بحث‌های مربوط به عدالت توزیعی و عدالت اجتماعی، بحث‌هایی کل‌گرایانه است و راجع به کلیت جامعه بحث می‌شود و حال هر چیزی را که معیار قرار بدهیم (برابری، سزاورای، حق و ...) بحثی کلی است، اما در عدالت کیفری بحث سزاورای و شایستگی فرد برای مجازات مطرح است. آیا این فرد مستحق مجازات هست یا نیست؟ چقدر استحقاق مجازات دارد؟ گاهی هم بحث‌ها جنبه مقایسه‌ای پیدا می‌کند و نمی‌توانیم فرد را به‌طور اتفاقاتی بیفتد؟ برای روشن شدن ذهن مخاطبان عرض می‌کنم که در بحث عدالت بین عدالت اجتماعی و عدالت کیفری فرق روشنی وجود دارد. بحث‌های مربوط به عدالت توزیعی و عدالت اجتماعی، بحث‌هایی کل‌گرایانه است و راجع به کلیت جامعه بحث می‌شود، اما نگاه‌ها زمینه‌ندارد. در رویکرد فقه فردی پیامدهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی یک نظر فقهی لحاظ نمی‌شود. فقیه نگاه می‌کند تا این خرید و فروش یا